

گفتاری در مسئله ملی

این گفتار در سمینار دو روزه‌ای که از طرف فرهنگسرای اندیشه در سال ۱۹۹۵ و با شرکت سازمان‌های سیاسی ایرانی تشکیل شده بود و به مسئله ملی اختصاص داشت، توسط من که به عنوان منفرد شرکت کرده بودم، خوانده شده است.

سخن از مسئله ملی در ایران تازه نیست، اما همچنان به قوت خود باقی است چرا که مسئله حل نشده است. عده‌ای برآنند که بحث در این باره به تفکر تجزیه‌طلبی دامن می‌زند. کسانی هستند که هر نوع خواست ملی را جدائی طلبی می‌دانند و همچنان بر این تفکر که ایران یک ملت و یک زبان و یک فرهنگ است، پا فشاری می‌کنند. این نوع قضاوت‌ها گاه از نبودن مطالعه است و گاه بازتاب آموزشی است تاریخی که از کودکی باما بوده و هست. اما بیشتر از همه به منافع شخصی، گروهی و سازمانی ما مربوط می‌شود. از پیش تصمیم‌مان را گرفته‌ایم و حاضر به تجدید نظر هم نیستیم. مخالفین همدیگر را طرد می‌کنند و عملاً تجزیه صورت می‌گیرد. زمانی که این قضاوت‌کنندگان حاکمان جامعه باشند، نتیجه‌ای جز لشکرکشی و کشت و کشتار نخواهد داشت.

**

از آن‌جا که ساختار جغرافیایی، اقتصادی و اجتماعی ایران دیکتاتورزاست، برای آزاد کردن مردم و نه یک مشت خاک محصور شده در خطوطی فرضی، از سلطه دیکتاتورهای رنگارنگ، باید سیستمی به وجود بیاید که این آزادی را تضمین کند. این تضمین جز دادن حق حاکمیت به خود مردم نیست. در مورد فرمول‌های این حق حاکمیت می‌توان بحث‌های فراوان کرد که یکی از شاخص‌ترین آن‌ها بحث حق تعیین سرنوشت است. چون که ایران یک کشور چند ملیتی است و مسئله ملی نه در تئوری بلکه زنده و فعال وجود دارد.

این فرمول‌بندی هم همیشه مورد مناقشه بوده است. چون که طرفداران آن به دلایلی که خواهم گفت، نخواستند مابه‌ازاء آن را معلوم کنند و همیشه آن‌را به آینده‌ای نامعلوم، که مردم بیابند و تعیین کنند، حواله داده‌اند. گرچه در موارد دیگر از پیش برای مردم تعیین کرده‌اند. اما در این مورد گویی خودشان جزو مردم نیستند، یا آن‌ها نیستند که باید پاسخ سؤال "چه باید کرد" مردم را بدهند. به باور من باید این حق را از پیش مشخص کرد و گرنه شامل هیچ چیز واقعی‌ای نخواهد بود و به شکل سراب قابل تفسیری بر حسب قدرت، باقی خواهد ماند.

تمام متفکرانی که با این فرمول کار کرده‌اند برای از بین بردن سوء تفاهم ناچار شده‌اند مابه‌ازای این فرمول را تعیین کنند. در غیر این صورت فرمولی بسیار گنگ و نارساست و بستگی به برداشت ما از معنای ملت، سرنوشت و حق پیدا می‌کند. به عنوان نمونه لنین که از همه بیشتر به دفاع از این فرمول معروف است می‌گوید: "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، هیچ معنایی جز حق آن‌ها به استقلال سیاسی، به آزادی جدائی سیاسی ندارد."

می‌دانیم که این فرمول در اعلامیه استقلال آمریکا قید شده است و در منشور سازمان ملل مواد ۱ و ۲ و ۵۵ تاکید شده است. متفکران اواخر قرن ۱۸ و قرن ۱۹ و ۲۰، کسانی چون مانیسم، رنان و مارکس و انگلس به آن پرداخته‌اند. بنیان‌گذاران انقلاب فرانسه تا انقلاب اکتبر همه بر این اصل پافشاری کرده‌اند.

به باور من حق استقلال حق بی چون و چرای یک ملت است و پیشروان مبارزه آنان همواره بدون هیچ استثنا باید آن را پیروی کنند. بحث برسر پرنسپهاست و نه چون و چرای اجرای آن.

در این‌جا پیش از هر چیز جواب این تفکر را بدهم که اغلب گفته می‌شود "ایران یک ملت واحد است و چند ملیتی نیست و این که شما می‌گویید مربوط به سرزمین‌هایی است که مستعمره بوده‌اند. ما همیشه باهم زندگی کرده‌ایم و... ترک و بلوچ و کرد و لر قوم و عشیره‌هایی هستند در داخل ملت ایران و... البته همه با این نوع استدلال‌ات شاهنشاهی، شونیستی آشنا هستیم.

زمانی که یک جامعه به آگاهی و باور مشترکی می‌رسد و خود را یک ملت می‌داند و خواهان حقوق ملی خود می‌شود و برای به‌دست آوردن این حقوق مبارزه می‌کند، باید این حق را به رسمیت شناخت. چیزهایی مانند تاریخ و فرهنگ و زبان مشترک، فرع بر این اصل هستند.

یادآوری کنم در کل این گفتار ملیت به معنای بخشی از یک ملت که در کشورهای مختلف تقسیم شده آورده شده است، و نه به معنای بخشی از ملت ایران.

بر مبنای این باور به حق تعیین سرنوشت، اگر امروز مردم کردستان از من بپرسند به چه سرنوشتی رای بدهیم، خواهیم گفت: استقلال. و در این‌جا می‌خواهم از این گزینه، با توجه به شرایط زمانی و مکانی مبارزه در ایران، دفاع کنم. دفاع من از استقلال نه در راستای ناسیونالیزم که در مخالفت با آن است. در مخالفت با ناسیونالیزمی است که عظمت‌طلبانه، شونیستی و نژادپرستانه است. چه از نوع آریامهری‌اش باشد، چه از نوع پان اسلامیستی، یا پان کردیسم و پان ترکیسم، که نهایتاً از فاشیسم سر در می‌آورند.

ما خواهان همگرایی و همزیستی جوامع بشری هستیم، اما با حفظ استقلال و آزادی و احترام به تساوی همه رنگ‌ها، اتنیک‌ها و ملت‌ها و می‌دانیم که به‌دست آوردن قدرت و حفظ آن است که دیگران را برآن می‌دارد که این حق را برای ما به رسمیت بشناسند.

ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که به‌خاطر وجود تکنولوژی پیشرفته، ماهواره و کامپیوتر و شرکت‌های فراملیتی روز به روز به‌هم فشرده‌تر می‌شود و بازار رقابت‌های اقتصادی مرزهای جغرافیایی و ملی را درنور دیده است و این خود به خود به معنای پایمال شدن ضعیف توسط قوی است و اگر راهی جدی و قاطع پیدا نشود سرنوشت بشر و حتی کره زمین که به‌خاطر سود در حال نابودی است، چیزی جز فاجعه نخواهد بود.

در منطقه ما که یک مرحله از تاریخ را عقب نگاهداشته شده و بسیاری از مسائل انسانی و اجتماعی هنوز حل نشده است، پیش از هرچیز آزادی مطرح است و حل هر بحرانی در گرو آن است، اما تامین و تضمین این آزادی را چگونه می‌توان یافت؟

احترام به استقلال رای هر ملت تنها شرط بقای همزیستی جوامع انسانی است. استقلالی که نه تنها برای دیگران قائل باشیم، بلکه از این حق طبیعی خود نیز دفاع کنیم. می‌دانیم که کسی به صرف اعتقاد یا اخلاق یا در راه مقدسات، آن را برای ما حفظ نخواهد کرد.

ویژگی حکومت‌های منطقه و در بحث ما ایران، تمرکز و استبداد است. ساختار جغرافیایی و اقتصادی منطقه در گذشته و تا حدودی حال موجب بازتولید این ویژگی‌ها شده است. کمبود آب در بسیاری از مناطق و اقتصاد دلال به دلیل قرار گرفتن در مسیر بازرگانی به اضافه تفاوت‌های فاحش اقلیمی و فرهنگی از جمله مسائلی هستند که کنترل مرکزی قلدرمابانه‌ای را (نه الزاما) می‌طلبیده است. حکومت‌ها به بهانه دفاع از آب و خاک یا حراست در مقابل تجاوز و البته هر بهانه دیگری از مردم باج و خراج می‌گرفته‌اند و خود متجاوز اصلی بوده‌اند.

در گذشته برسر راه کاروان رو ابریشم می‌نشستند و حال برسر ذخائر نفت. در دست داشتن ثروت مردم خود قدرتی ایجاد می‌کند که حفظ آن نیازمند به لشکریانی می‌باشد. آن‌که پول و ارتش را در اختیار دارد، مالک تام و تمام سرزمین و سرنوشت مردم است. البته در دراز مدت این به تنهایی کافی نیست، لذا برای دوام و بقای "ابدی" سعی در به‌وجود آوردن تربیتی فرهنگی مذهبی داشته‌اند. که آن‌ها را به صورت یک نیروی مافوق انسانی، ازلی، ابدی و نماینده خدا جلوه‌گر سازد. برخلاف تصور برخی، اینان همواره از خارج نیامده‌اند و اغلب پهلوانان همین مردم بوده‌اند که بر آن‌ها حکومت کرده‌اند. همانند هر جای دیگر.

اما این نظام اگر کارآیی‌هایی هم داشته است که دیگر ندارد و دوران تاریخی مدت‌هاست به‌سر آمده است. عباراتی چون قلمرو پادشاهی، سرزمین اسلامی، مهد پرگهر و غیره تنها مصرفش در پادگان‌های نظامی است، هنگامی که بخواهند سربازان را برای کشتار مردم آماده کنند.

تنها آلترناتیو هم متضاد ویژگی‌های اصلی خود نظام است. در مقابل تمرکز، عدم تمرکز و در مقابل دیکتاتوری، دموکراسی قرار دارد. تجزیه به‌خاطر ترکیبی در سطح عالی‌تر. البته این دموکراسی و عدم تمرکز به‌خاطر ویژگی‌های مختلف جوامع انسانی در همه جا فرمول واحدی ندارند. شرایط تاریخی اجتماعی، مردم‌شناسی، مرحله رشد و اوضاع سیاسی آن را به شیوه‌های مختلف نمودار می‌سازد.

می‌دانیم که مرزهای جغرافیایی این منطقه، همچون بسیاری از مناطق دیگر دنیا، به‌خواست و رضای ساکنان آن به‌وجود نیامده‌اند. در طول سده‌ها و گاه دهه‌ها در حال تغییر بوده‌اند. بنابراین شکل فعلی آن هم نمی‌تواند مقدس باشد و در هر زمانی می‌تواند مورد توافق مردمان ساکن آن نباشد. این بار یک جهان‌گشای دیوانه یا دولت امپریالیستی نیست که آن را تغییر می‌دهد، بلکه خود مردم، یک بار هم شده خودشان می‌خواهند تصمیم بگیرند.

تمام کشورهای موجود در این منطقه چند ملیتی هستند و ایران بیشتر از همه از این ویژگی برخوردار است. یعنی این‌ها دولت – ملت نیستند، بلکه دولت سرزمین هستند و تا این اواخر حکومت‌های خاندانی داشته‌اند. مثل صفوی، عثمانی، قاجاری، پهلوی و...

در چنین ساختاری نمی‌توان دموکراسی را عملاً به اجرا گذاشت، اما به حق آزادی ملل ساکن این سرزمین بی توجه بود. اگر مردم چنین خواستی دارند، باید به آن پاسخ داد. البته نه با گلوله یا با انکار آن خواسته. چیزی که همواره شنیده‌ایم: "این‌ها عده قلیلی هستند که از بیگانه دستور می‌گیرند." یا "ما مسئله ملی نداریم، این مسئله ساخته و پرداخته احزاب ناسیونالیست است. و..."

یادآوری کنم: دموکراسی چند جمله زیبا یا یک قطعنامه نیست که آن را بر روی کاغذ بنویسیم و بعد هرکس به دنبال کار خویش برود. دموکراسی یک تربیت تاریخی است. یک فرهنگ است و احتیاج به‌کار فرهنگی جدی و پیگیر دارد. به‌ویژه زمانی که با یک منطقه روبرو هستیم که در عمر تاریخی خویش هیچگاه آن را تجربه نکرده است.

گفتم حق انتخاب و اضافه کنم در واحدهای ملی و نه استانی یا امثال آن. مثلاً برای این که ترکمن‌ها به زبان خودشان درس بخوانند، بیاییم از استان خراسان رای بگیریم. یا برای تعیین مرزهای جغرافیایی آذربایجان، استانبندی امروز را مبنا قرار دهیم.

برای پاسخ دادن به سؤال تردید در ملت بودن، ملیت‌های داخل جغرافیای ایران، همچنان که گفتم، این خود آن‌ها هستند که تعیین می‌کنند. این خودآگاهی ملی یک شبه و به خواست یک گروه سیاسی به وجود نمی‌آید، بلکه از پروسه‌ای می‌گذرد که با کمی اهمال این پروسه را می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد.

مرحله اول جنبه ادبی – فرهنگی دارد و ایده ملی به‌وجود می‌آید. شعرهای غنایی، داستان و...

مرحله دوم دوره شکل‌گیری گروه پیشاهنگان و مبارزان این ایده است. در این مرحله اقلیت فعال در مبارزه سیاسی حول مسئله ملی صورت می‌گیرد و اغلب متقارن با آغاز و رشد دوران سرمایه‌داری است.

مرحله سوم جلب حمایت توده‌ای برای برنامه‌های ملی و تشکیل دولت، یعنی ایجاد دولت-ملت است. و این زمانی است که تضاد سرمایه باعث آسیب جدی به زندگی مردم شده و خود را در داشتن رنگ، زبان یا فرهنگی متغیر نشان می‌دهد. گاهی نیز ابتدا دولت تشکیل می‌شود سپس ویژگی‌های ملی شکل می‌گیرند. به مصداق این جمله "گاریب‌الدی" که: ما ایتالیا را به وجود آوردیم، حال ایتالیایی هم درست می‌کنیم.

در مورد ملت‌های ساکن جغرافیای ایران، فارس، آذری، ترکمن، بلوچ و کرد و عرب، می‌توان با تاکید بر ویژگی‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی هر کدام به تنهایی بحث کرد. اما من سعی می‌کنم با در نظر گرفتن جنبه عام مسئله مصداق‌ها را به عنوان نمونه از کردها اخذ کنم که شناخت بیستری از آن دارم و مسئله در آن‌جا عملاً حادث است.

- آیا کردها به این درجه از خودآگاهی رسیده‌اند؟
- چه عواملی موجب خواست تعیین سرنوشت خود، جدا از بقیه ایران می‌شوند. یا اگر باهم هستند آینده‌ای که ترسیم می‌کنند به چه ساختاری نیاز دارد؟ ترکیب خواست ملی و همگونی با دیگران چگونه خواهد بود؟

جواب پرسش اول را آن‌چنان که معمول است باید در ادبیات و تاریخ مبارزات سیاسی یک جامعه جستجو کرد. بی‌شک این افکار یک شبه به‌وجود نیامده‌اند و ثمره فروپاشی شوروی هم نیستند، چنان که عده‌ای مطرح می‌کنند. در مورد کردستان مرحله اول و دوم نسبتاً هم‌زمان و همراه بوده‌اند. از آن‌جا که زبان کردی در دوره امپراتوری ایران و عثمانی زبان رسمی نبوده، نوشتن و نشر آثار ادبی به زبان کردی همیشه در زمان‌هایی رخ داده که جنبش‌های سیاسی این فرصت را برای ادبیات کردی به‌وجود آورده‌اند. بنابراین طرح ایده استقلال و مبارزه برای آن توأمان بوده است. بر اساس آنچه در تاریخ‌ها

آمده اولین ایده استقلال و حاکمیت خود بر خود در کردستان به قرن شانزدهم برمی‌گردد. در تاج‌التواریخ و شرفنامه موارد متعددی از تلاش والی‌های کرد برای اتحاد و تشکیل یک حکومت مستقل ذکر شده است.

اولین اثر ادبی که در آن آرزوی داشتن کردستان مستقل، اتحاد کردها، آرزوی زحمت‌کشان کرد و رسمیت یافتن زبان کردی بیان شده، منظومه "مَم و زین" اثر احمد خانی است که امسال (سال مناظره) سیصدمین سالگرد نوشته شدن آن است و به این مناسبت کنفرانس‌هایی برگزار شده و ویژه‌نامه‌هایی هم منتشر شده است.

من تیتروار جنبش‌های بعد از آن را بدون ارزیابی کم و کیف آن‌ها نام می‌برم.

- جنبش بابان در ۱۸۰۶ م و تشکیل حکومت بابان به رهبری عبدالرحمان پاشا که بخش بزرگی از عراق فعلی و ایران فعلی را زیر تسلط داشته و شهر سلیمانیه را بنیاد نهاده‌اند.
- جنبش میر محمد سوران که در ۱۸۳۵ م تمام مناطق کردستان فعلی عراق و کردستان ایران فعلی از منطقه قطور تا مرزهای مراغه را در اختیار داشته و نام آن را کردستان مستقل گذاشته بود. محمد شاه قاجار جز با کمک روس موفق به عقب راندن او نشد.
- نهضت بدرخان که از کردستان سوریه فعلی در ۱۸۳۹ م شروع شد و مناطق وسیعی از جنوب ترکیه، شمال عراق، کردستان ایران فعلی تا ارومیه را به اضافه تمامی کردنشین سوریه فعلی را زیر سیطره گرفت. این مناطق تا سال ۱۸۴۸ در اختیار بدرخانی‌ها بود.
- جنبش هکاری بر رهبری شیخ عبیدالله شمزینان ۱۸۸۲-۱۸۷۰ م، او توانست حدود ۲۰۰۰ نفر از امرای کرد را باهم متحد کند و بر بخش بزرگی از کردستان (کردنشین‌های ترکیه، بخشی از خاک ایران تا غرب ارومیه و بخشی از شمال عراق) حاکم شود.
- اولین روزنامه کردی در ۱۹۹۸ به نام کردستان در قاهره منتشر شد.
- اولین مدرسه به زبان کردی در ۱۹۰۸ در استانبول دایر گردید.
- کلوب‌های روشنفکری در ارض روم، موصل و بتلیس برپا شد که به عنوان نمونه در کلوب بتلیس ۷۰۰ نفر عضو بوده‌اند. کودتای ۱۹۰۹ در ترکیه باعث قلع و قمع این کلوب‌ها و اعدام و زندانی کردن رهبران جنبش ملی کرد شد.
- قیام درسیم، موصل، سلیمانیه تا جنگ جهانی اول ادامه داشت. در این سال‌ها روزنامه‌های زیادی منتشر شدند و جمعیت‌هایی هم به وجود آمدند. در زمان جنگ این فعالیت‌ها به اوج خود رسیدند. در همین زمان قیام شیخ محمود روی داد.

- در بخش ایران، جنبش شمال به رهبری اسماعیل خان شکاک ۱۹۳۰، ۱۹۱۱م و جنبش‌های کوچک دیگری در جنوب کردستان همه خواست استقلال طلبانه داشته‌اند. جمعیت‌ها و جنبش‌های مسلحانه این سال‌ها کلاً دو جریان فکری را نمایندگی می‌کرده‌اند. خودمختاری طلبان که در ترکیه بودند و در پارلمان نماینده داشتند و استقلال طلبان.
- این تلاش‌ها به اضافه سیاست دول پیروز در جنگ و وقوع انقلاب در روسیه شرایطی را فراهم آوردند که منجر به طرح مسئله ملی کرد در پیمان سور، ۱۰ اگوست ۱۹۲۰، گردید. در بخش سوم این پیمان ابتدا حق خودمختاری و سپس طبق شرایطی حق استقلال برای کردها به رسمیت شناخته شده، همچنان که برای ارمنستان این حق شناخته شده است.
- روی کار آمدن ترک‌های جوان در ترکیه و کشف نفت در کرکوک معادله را برهم زد، چنان که در پیمان لوزان مصوبات پیمان سور تا حد خودمختاری در چهارچوب ترکیه نزول کرد.
- بعد از جنگ جهانی اول قیام شیخ احمد بارزانی در شمال عراق، ادامه مبارزات اسماعیل خان شکاک و شیخ محمود، قیام شیخ سعید پیران در شرق ترکیه و از همه مهمتر جنبش آرارات به رهبری "جامعه ملی کرد" از ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۱م و چند سال بعد قیام مجدد در درسم که منجر به قتل عام کامل مردم این منطقه گردید، همه نشان دادند که کردها به معامله بازی‌های حاکم بر جامعه ملل گردن نمی‌گذارند.
- تشکیل کومه‌له ژ.ک. و پس از آن حزب دمکرات کردستان، تشکیل جمهوری کردستان، همکاری آن با جنبش کردستان عراق به رهبری بارزانی و همکاری با جمهوری آذربایجان مرحله جدیدی را در معرفی خودآگاهی ملی کردها نشان می‌دهد.
- جنبش سال‌های ۱۹۶۰، ۱۹۷۰م در عراق منجر به تصویب قانون خودمختاری ۱۱ مارس ۱۹۷۰ گردید.
- فعالیت مجدد جنبش در ایران در سال ۱۹۶۷ با دید طبقاتی توسط گروه موسوم به گروه معینی، شریفزاده.
- تشکیل سازمان‌های استقلال طلب جدید ترکیه از جمله پ.ک.ک. در ۱۹۷۶م
- فعالیت مجدد حزب دمکرات کردستان ایران و تشکیل کومه‌له در ۱۹۷۹ و جنبش اخیر کردستان عراق همه و همه به اضافه گنجینه‌یی از ادبیات و فرهنگ نوشتاری به زبان کردی نشان می‌دهند که گرچه شرایط بین‌المللی برای تشکیل دولت-ملت کرد فراهم نشده است اما ملت کرد به‌طور کامل خودآگاهی ملی خویش را به‌نمایش گذاشته است. در این باره ماکسیم رودنسون سخنی دارد که به شنیدنش می‌ارزد.

"حق مردم کرد ظاهرا باید بر همگان روشن و آشکار باشد. ما در برابر خود مردم مشخص و معینی را داریم. با زبان و فرهنگی از آن خود در ناحیه جغرافیایی به هم پیوسته‌ای زندگی می‌کنند و همه با هم از جذب شدن در فرهنگ‌هایی که دیگران می‌کوشند بر آن تحمیل کنند، سر باز می‌زنند. این مردم به مدت بیش از یک سده بارها و بارها آگاهی خود را از این که گروه قومی و نژادی و ملی ویژه‌ای هستند که می‌کوشند نهادهای سیاسی خاص خود را بنیاد نهند و آزادانه درباره خود تصمیم بگیرند، ابراز داشته‌اند. شخص ممکن است در باره اقدامات تاکتیکی و استراتژیکی رهبران گذشته و کنونی این مردم، که اغلب جای ایراد هم بوده‌اند، به بحث بنشیند یا در باره سایر جنبه‌ها و جوانب مساله بحث کند، اما مشخصاتی که در باره ویژگی این مردم برشمرديم چیزهای عینی و قضایای انکارناپذیری هستند که هیچ مفسری جدی قادر به رد و نفی آن‌ها نیست."

پرسش دوم این بود که چه عواملی باعث طرح آلترناتیو استقلال در میان آلترناتیوهای دیگر می‌شود؟

پاسخ در یک کلام این است که کردها هیچ‌گاه خود را متساوی‌الحقوق با همسایگانشان در حکومت‌های ترک و فارس و عرب ندیده‌اند.

نمونه‌های زیر مثنی از خروار است که می‌نمایانند ذهن تاریخی این خواست چگونه به وجود آمده است.

داریوش در کتیبه بیستون نوشته است: فرمورتنی را فرو گرفتند و به نزد من آوردند. من بینی و گوش‌هایش را بریدم. زبانش را بریدم و چشمانش را برکندم. وی را در درگاه من به‌زنجیر کردند و همه مردم آمدند و او را دیدند. سپس فرمودم تا بر دارش زدند و کسانی را که از جمله پیروان اصلی وی بودند در دژ "دیده" در هگمتانه زندانی کردم."

دیده سیامچالی بوده است در هگمتانه که هنوز هم بعد از ۲۵۰۰ سال رنگ آفتاب ندیده است.

در زمان صفویه به دلیل واقع شدن کردستان در میانه دو قدرت ایران و عثمانی، هرکدام به‌نوبه خود آن را ویران می‌کردند و می‌سوزاندند تا آن دیگری در موقع حمله یا عقب‌نشینی غذا و علیق گیرش نیاید. موارد بسیار است. چند نمونه ایرانی آن جهت اطلاع آن‌هایی که می‌گویند ما در طول تاریخ برادرانه باهم زیسته‌ایم و مشکلی در گذشته و حال نداریم، ذکر می‌کنم.

"طهماسبی" تاریخ نویس: سپاه عثمانی تا به تبریز می‌رسد یک برگ سبز سر راه خود نمی‌بیند.

شاه اسماعیل با لشکر فراوانی به اطراف خوی رفته و بارگاه انداخت. امیرهای کرد همه برای خوش‌آمدگویی به بارگاه آمدند. شاه هرکدام را به دست یکی از سران (در اینجا نام سران هم ذکر شده) قزلباش داده سیاست فرمودند. (کشتند) و سپاه اسلام را برای تسخیر مناطق ایشان روانه کردند. سپس می‌افزاید: بهیاری خداوند تخم و ترکه آن‌ها را از زمین برداشتند. (این متن عالم آرای عباسی پر از صفات عربی است من آن را خلاصه کرده‌ام)

شاه اسماعیل برای تقویت مرزهای خراسان در برابر یورش ازبک‌ها، ایل قهرمان‌لو را از کردستان به خراسان کوچ داد. پسرش طهماسب قسمت عمده ایل‌های زنگنه، چگنی، زیگ و کلهور را به خراسان کوچ داد. شاه عباس ایل بزرگ "چشمش گزمک" را اول به اطراف تهران و از آن‌جا به خراسان کوچ داد. (کلیم‌الله توحیدی- عبدالحسین نوایی)

داستان یورش لشکریان شاه عباس به قلعه دمد در دره قاسملو (ارومیه)، محاصره و قتل‌عام ساکنین آن منشا الهام یکی از مظلومه‌های تراژیک ادبیات کردی است.

ملا جلال منجم تاریخ نویس همزمان شاه عباس می‌نویسد: به حکم الهی و (چهار کلمه عربی دیگر) در روز ۱۸ ربیع‌الثانی، هنگامی که آفتاب در درجه ۱۴ سرطان بود، قبادخان را با ۹۴ نفر از سرکردگان کرد در بارگاه بهشت آیین به دیار نیستی فرستاد (در این‌جا مفصلاً داستان چگونگی بهدام انداختن آن‌ها با نیرنگ و سرسفره مهمانی کشتنشان را شرح می‌دهد) و همان هنگام فرمان قتل‌عام جماعت مکرری عز صدور یافت"

این قتل‌عام در جمله‌های "عید فتح از شاه عباس" و "قتل‌عام مکرری حق" که هر دو به حساب ابجد ۱۰۱۹ هجری می‌شود، در تاریخ‌ها آمده است. (عالم آرای عباسی)

حسین‌قلی خان از طرف فتح‌علی شاه مامور قتل‌عام ایل بلباس می‌شود. به گفته میرزا رشید "به فرمان او در دامنه کوه قندیل از سرهای بریده شده مردان دو منار برپا کردند و موزنین برای اذان بر روی آن‌ها ایستادند و بعد آن سرها را بار اسب کرده بو عنوان هدیه برای فتح‌علی شاه فرستادند."

عباس میرزا در زمان جنگ با روسیه غارت کردن همین منطقه را به احمد خان مقدم و عسکرخان افشار داد به شرطی که هزار تومان از آن به دیوان "پایه بلند" عباس میرزا بفرستند.

در زمان رضا شاه گذشته از کشتار ایل شکاک، ایل‌های بزرگی چون گلباخی را به بهانه تخته‌قاپو کردن به اطراف تهران کوچاندند که به قولی تنها از ایل گلباخی صد هزار نفر تلف شدند.

سرکوب کردستان به دستور محمدرضا شاه بعد از جنگ دوم به کمک نیروی هوایی انگلیس، اعدام قاضی محمد و یارانش، نظامی کردن کردستان و سپردن سرنوشت مردم به ژاندارم‌ها و کشتار سال ۴۶ در منطقه سردشت، خلع سلاح بارزانی‌ها در راستای سیاست آمریکا، همه و همه تاریخ معاصر است و همه به یاد دارند.

می‌دانیم که خمینی هنوز آره یا نه اش را از مردم نگرفته بود که دستور کشتار مردم سنندج را صادر کرد و ارتش تازه خلع سلاح شده شاهنشاهی به فرمان آموزش تاریخی خویش اوامر حاکمان جدید را بدون چون و چرا اجرا کرد. چهار ماه بعد خمینی اولین و آخرین جهادش را علیه مردم کردستان صادر کرد، کاری که در مدت هشت سال جنگ علیه صدام نکرد، و مردم و ارتش را به سوی کربلای پاوه فرستاد. کشتار مردم سنندج، سقز، قارنه و قه‌لاتان و دیگر مناطق به بهانه دفاع از اسلام در مقابل کفار نمی‌تواند احساسی جز این در مردم کرد به وجود آورد که آن‌ها جزو این سرزمین نیستند، وگرنه چه کسی با ملت خویش چنین کند؟

در تاریخ‌ها و ادبیات سیاسی ایران، جنبش‌های کرد با این کلمات نام برده شده‌اند: طغیان، فتنه، شورش، غائله، توطئه بیگانه و...

کردها هم با این القاب ثبت شده‌اند: اشرار، اوباش، طایفه ظاله، طاغی، شقاوت نهاد، گبر یزیدی، منشاء فتنه و فساد، اشرار مسلح، کافر و...

البته فاتحان را مسلمان، غازی، شیر، دلیر، قهرمان، مجاهد، شهید و... نامیده‌اند.

هم‌چنانکه می‌دانیم این‌ها حوادث تصادفی نیستند و مرتب تکرار می‌شوند، چند نمونه آماری نشان می‌دهد که در عرصه اجتماعی نیز مابه‌ازاء داشته و به اصطلاح خون در شیشه کرده شده است.

طبق آمارگیری ۱۹۶۵ تعداد باسوادان در استان تهران ۷۰ درصد، در کردستان ۴۰ درصد و در بلوچستان ۳۵ درصد بوده است. البته این تعداد در مناطق روستایی تا حد ۴ درصد کاهش می‌یابد.

- کودکانی که به مدرسه می‌رفته‌اند در سمنان و دامغان و گیلان ۹۲ درصد، در بلوچستان ۴۷ درصد و در کردستان ۶۰ درصد بوده است. این رقم برای نوجوانانی که به مدرسه می‌روند تا ۲۵ درصد پایین می‌آید.

- به‌طور متوسط در تمام کشور برای هر ۳۲۰۰ نفر یک پزشک وجود داشته، در کردستان برای هر هشت هزار نفر یک پزشک.

- در کردستان از کارخانه و کارگاه‌های بزرگ اثری نیست. تعدادی از کارگاه‌های موجود بین ۵ تا ۱۲ کارگر داشته و اکثراً از ۵ کارگر کمترند.

در سراسر دوران پهلوی کسی بهیاد ندارد که مدیرکل، مدیرعامل یا رئیس یک اداره کردستان کرد بوده باشد و اگر تصادفاً چنین اتفاقی رخ داده حتماً جزو مقامات امنیتی بوده است.

در حال حاضر برطبق قانون اساسی جمهوری اسلامی حکومت از آن شیعه اثناعشری است و کردهای سنی مذهب حق شرکت در حکومت را خودبه‌خود از دست داده‌اند. در بسیاری از شهرها و شهرک‌های کردستان در زمان انتخابات، آخوندی را از قم می‌فرستند که مردم به او رای بدهند. اگر هم ندهند باز تنها او از توی صندوق بیرون خواهد آمد.

آری ذهنیت جدایی را این جدایی‌های موجود می‌سازند. آن‌هایی که نگران جدایی هستند باید توجه کنند که این جدایی هم‌اکنون در ماهیت و به‌طور عملی وجود دارد.

با توجه به آنچه که گفته شد، حتی اگر ما قطعنامه ۲۶۲۵ مجمع عمومی سازمان ملل مصوب اکتبر ۱۹۷۰ را قبول کنیم که ضمن تایید مجدد حق ملل در تعیین سرنوشت خود، تعبیر دیگری از آن می‌دهد و این بخش مورد استفاده خیلی‌ها قرار می‌گیرد، باز هم می‌توان رسماً در مجامع بین‌المللی خواهان استقلال شد.

در این قطعنامه چنین آمده است:

"حق تعیین سرنوشت ملل نباید مجوز یا مشوق اقداماتی باشد که موجب تجزیه کلی یا جزیی و یا تهدید کننده تمامیت ارضی یا وحدت سیاسی هر کشور دارای حاکمیت مستقل نشود که خود براساس حق ملل در تعیین سرنوشت خویش عمل کند... و در نتیجه دارای حکومتی است که مجموعه مردمان ساکن قلمروش را صرف‌نظر از تمایزات نژادی و اعتقادی و رنگ آن‌ها نمایندگی می‌کند."

با کمی دقت می‌بینیم که ایران اولاً بر اساس حق تعیین سرنوشت ملی به‌وجود نیامده و عمل نمی‌کند. دارای وحدت سیاسی نیست. دوماً حاکمان آن نه در گذشته و نه در حال مجموعه مردمان ساکن قلمروشان را نمایندگی نکرده‌اند و نمی‌کنند و همیشه نقش زندان‌بان را داشته‌اند. این مصوبه که در واقع برای جلوگیری از تقسیم مجدد بازارها و جنگ‌های ناشی از آن نوشته شده، شامل ایران نمی‌شود. مانند بسیاری از کشورهای دیگر که در زمان تقسیم‌ها با خطکش مرزهایشان را در کلوب پاریس بر روی نقشه کشیده‌اند. آن‌هایی که به شهرک بایه‌وا در کردستان رفته‌اند، می‌دانند که ده به دو قسمت تقسیم شده، مرغی که از روی جوی آب نیم متری وسط ده به آن سو بپرد ملک عراق خواهد شد، یا به عکس.

متأسفانه، در جنبش کردستان همیشه شیوه "خودمختاری" پیشنهاد شده که به کمترین خواست از "حق تعیین سرنوشت" شمرده می‌شود.

در طرح‌های خودمختاری تا به حال پیشنهاد شده سه نیروی بنیادی در دست حکومت مرکزی باقی می‌ماند. در تمامی دنیا پایگاه قدرت همین سه‌تا است. ارتش، اقتصاد و سیاست خارجی.

برخی شعارهای جنبی مانند دموکراسی و آزادی مدنی و... که در طرح‌ها آمده است به هیچ وجه تضمینی برای حقوق ملی و آزادی‌های اجتماعی نیستند. سیستم اقتصادی است که سیستم اداری و قدرت طبقاتی را تعیین می‌کند. منطقه خودمختار مجبور است از حکومت مرکزی پیروی کند. قانون را اکثریت تصویب و به اجرا می‌گذارد. اکثریت هم دیدیم با کمال رضایت به خمینی و قانون شریعت رای داد. حتی اگر فدرالی هم باشد قانون فدرال حاکم بر قوانین محلی خواهد بود و باید تبعیت شود. از نظر اقتصادی هم باید منطقه خودمختار چشم به راه لطف و مرحمت حکومت مرکزی باشد. پا را هم اگر کج بگذارد ارتش برای سرکوبی آماده است. صدایش هم به جائی نمی‌رسد چرا که روابط خارجی باز در دست حکومت مرکزی است.

اگر دموکراسی پارلمانی واقعی هم برقرار شود، اقلیت هیچگاه رای اکثریت نخواهد داشت و آن‌ها هر وقت بخواهند، شرایط را به نفع خود برمی‌گردانند و منطقه خودمختار هم ابزار دفاعی را از دست داده و کاری جز دوباره پناه‌بردن به کوه‌ها نخواهد داشت.

کوتاه سخن این‌که شعار خودمختاری، لااقل در سرزمین ما جوابگوی "حق تعیین سرنوشت" نبوده و هیچ فرصتی برای از بین بردن استثمار به وجود نمی‌آورد.

با همه این‌ها ما بر این باوریم که برای همزیستی و در صلح و برابری زیستن و ایجاد جامعه‌ای که در آن انسان‌ها مجال رشد و تعالی پیدا کنند، برای تامین و تضمین آزادی و دموکراسی باید تنها و تنها بر آرای خود مردم مراجعه کرد و مطمئنیم که مردم مشکلی در آزادی برای دیگران ندارند.

**

